

روزنامه خاطرات عزیزالسلطان

«ملیجک ثانی»

محسن میرزائی

جلد اول

۱۳۷۶



انتشارات زریاب

- روزنامه خاطرات عزیزالسلطان «ملیجک ثانی» جلد اول
- نویسنده: محسن میرزائی
- چاپ اول: ۱۳۷۶
- ناشر: انتشارات زریاب
- تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
- امور فنی: سینا (قانعی)
- صفحه آرا: هما هوشمندی
- لیتوگرافی: صدف
- چاپ: چاپخانه مهارت

مرکز پخش: انتشارات علمی، خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۵۸

تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰ و ۶۴۶۰۶۶۷

ISBN 964 - 6339 - 00 - X ۹۶۴-۶۳۳۹-۰۰-X شابک

شابک ۲-۰۴-۶۳۳۹-۹۶۴ (دوره ۴ جلدی) (4 Vol. set) ISBN 964-6339-04-2

فهرست مطالب

www.KetabFarsi.com

پیشگفتار

اتوبیوگرافی

جلد اول

۱۱۳	عناوین خاطرات سال ۱۳۱۹
۱۲۱	روزنامه خاطرات سال ۱۳۱۹
۱۵۶	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۰
۱۹۴	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۰
۳۸۲	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۱
۴۱۱	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۱
۵۸۵	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۲
۶۹۴	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۲
۷۲۳	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۳
۷۴۳	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۳

جلد دوم

۸۷۷	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۴
۸۹۷	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۴
۱۰۰۵	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۵
۱۰۲۳	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۵
۱۱۰۵	عناوین خاطرات سال ۱۳۲۶
۱۱۶۱	روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۶

۱۳۶۹

۱۴۲۹

عناوین خاطرات سال ۱۳۲۷

روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۷

جلد سوم

۱۶۷۵

۱۷۳۵

۱۹۱۳

۱۹۶۱

۲۱۴۹

۲۱۷۵

۲۳۱۷

۲۳۵۱

عناوین خاطرات سال ۱۳۲۸

روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۸

عناوین خاطرات سال ۱۳۲۹

روزنامه خاطرات سال ۱۳۲۹

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۰

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۰

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۱

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۱

جلد چهارم

۲۵۱۳

۲۵۴۱

۲۷۴۳

۲۷۷۳

۲۹۸۱

۳۰۰۷

۳۱۸۳

۳۱۹۳

۳۲۴۵

۳۲۶۱

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۲

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۲

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۳

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۳

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۴

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۴

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۵

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۵

عناوین خاطرات سال ۱۳۳۶

روزنامه خاطرات سال ۱۳۳۶

دوشنبه شب ۲۱ ماه مبارک رمضان سال ۱۲۵۷ شمسی، درست یکصد سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و پایان عمر پادشاهی در ایران، خداوند به امین خاقان از نوکران ناصرالدین شاه پسر داد که غلامعلی اش نام نهادند تا غلام علی باشد، چرا که در روزهای سوگواری شاه مردان متولد شده بود. سرنوشت چنین می خواست که این نوزاد چنان بزرگ شود که آرزوی همه رجال و بزرگان و شاهزادگان آن عصر بود که پیشکش ها می دادند که فرزندان شان در سلک غلامبچه های حرمسرای شاهی در آیند و مقرب الخاقان شوند. غلامعلی، در چند ماهگی مقرب درگاه شاهی مطلق العنان شد که به تعبیری آخرین شاه واقعی - از تبار شاهان سستی - ایران بود. ناصرالدین شاه که خود فرزندان و نوادگان متعدد داشت و صدها تن از نوجوانان اشراف و شاهزادگان در حاشیه دربار او می زیستند چنان دل به آن برادرزاده امینه اقدس (از صیغه های قدیمی شاه و خاتون معتمد او) بسته بود که ساعتی نمی توانست دوری او را تحمل کند. با دست خود غذا در دهانش می گذاشت و هنگام بیماری در کنار رختخواب تیمارش می کرد. مهر شاه صاحبقران به این کودک چندان بود که هنوز پس از گذشت یک قرن از قتل آن شاه و بیش از نیم قرن از درگذشت این دُر دانه، هنوز موضوع نوشته هاست و افسانه پردازی ها و خیال سازی ها.

وقتی در سال ۵۴ سریال «سلطان صاحبقران» ساخته زنده یاد علی حاتمی از تلویزیون پخش شد، مردم در مرگ شاهی که او را قاتل امیرکبیر می دانستند متأثر نشدند، اما بر بی کسی و بی پناهی پسر بچه خوش قلبی گریستند که ناگهان پس از شلیک گلوله

توسط میرزا رضا کرمانی یتیم شد. بازی درخشان زنده‌یاد پرویز فنی‌زاده، در نقش ملیجک، یتیمی او را آشکار می‌کرد.

پس از یخش آن سریال، عطش مردم برای باخیر شدن از سرگذشت غلامعلی خان عزیزالسلطان (یا چنان که شاه خطابش می‌کرد: ملیجک) بیشتر شد. پس کتابسازان و افسانه‌پردازان به کار افتادند، کتابها و مقالات بود که نوشتند و هرکس بر ظن خود چیزی بر ماجرای زندگی او افزود.

در آن زمان کسی خبر نداشت که این عزیزالسلطان را کتابچه روزنامه‌یی هست و شرح خاطراتی. اما بود. هفده کتابچه که به‌طور معجزه‌آسایی از گزند روزگار مصون مانده، شرح روزبه‌روز زندگانی عزیزالسلطان است، از سال ۱۳۱۹ قمری تا سال ۱۳۳۶. بدین معنا که او شش سال بعد از ترور ولی نعمت و پدرخوانده‌اش ناصرالدین شاه نوشتن روزنامه خاطرات خود را آغاز می‌کند و زمانی قلم را زمین می‌گذارد که نتیجه آن شاه در تخت نشسته، احمدشاه آخرین پادشاه سلسله قاجار.

این «روزنامه خاطرات» می‌تواند از جهتی هم‌سنگ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه باشد، گرچه که نویسنده آن دانش و قلم اعتمادالسلطنه را ندارد، ولی از او بی‌غرض‌تر، مردم‌دارتر و دل‌سیرتر است.

ماجراهایی که کودکی و نوجوانی غلامعلی خان عزیزالسلطان را - تا هجده سالگی او که ناصرالدین شاه ترور شد - دربرگرفت، تنها می‌تواند به کسانی شبیه باشد که از کودکی تاج بر سرشان نهادند، مانند شاه‌عباس صفوی، و نه فرزندان شاهان و ولیعهدها که هیچ‌گاه چنین نزیستند که صدراعظم‌ها، بزرگان، سفرای خارجی و مقامات داخلی همه مجبور به تعظیم او باشند و وقتی در نوجوانی به سفر اروپا می‌رود همه جا در قصرها جاگیرد و به ملاقات امپراتوران، سلاطین و رؤسای جمهوری نایل آید. ملیجک چندان که به بلوغ رسید، یکی از دختران شاه، به امر پدر، به افتخار همسری او نایل آمد. در آیین عقد و ازدواج برخلاف معمول که داماد به خانه عروس می‌رود، این عروس بود که به خانه ملیجک درآمد. خانه‌یی که شاه خود آن را به او بخشیده بود و مردم تهران هفت شبانه‌روز در جشن و پایکوبی شدند. امپراتوران روس و اتریش، ملکه انگلستان، قیصر آلمان، رئیس جمهوری فرانسه و دهها حاکم و دوک و پرنس که در سفر اروپا با این عزیز سلطان دیدار کرده بودند، برای ازدواجش پیام تبریک و هدیه فرستادند. و کسی را

از علت اصلی این همه محبت و شفقتی ناصرالدین شاه، به آن طفل زشت سفیدبخت خبر نیست. این قدر هست که بعد از تیر میرزا رضا کرمانی که در برابر چشمان عزیزالسلطان به قلب شاه خورد و آرزوی صاحب قرانی را در آستانه جشن های پنجاهمین سال سلطتش در دل او کشت، عزیزالسلطان در لحظه یی «غلامعلی» شد. همسرش اختراالدوله که با آن شکوه به خانه او درآمده بود، از وی طلاق گرفت، گرچه غلامعلی خان پس از چندی نوه ناصرالدین - دختر کامران میرزا نایب السلطنه - را به زنی گرفت، ولی دیگر به اکرام شاه وقت معیشت محدود و گاه سختی داشت. در انقلاب مشروطیت، قسمتی از خانه اش که عزیزیه نامیده می شد خانه ملت شد. او که به سابقه عزیزالسلطانی و حضور در خانواده نایب السلطنه در بطن وقایع داخل خانواده قاجار قرار داشت، از آن پس شاهد ماجراهایی بود که به خلع محمدعلی شاه و فتح تهران و سلطنت احمدشاه و خلع او، و سلطنت رضاخان سوادکوهی انجامید و سرانجام کمی پیش از شهریور ۱۳۲۰ در سن ۶۳ سالگی زندگی عجیب او پایان گرفت. دوستعلی خان معیرالممالک می نویسد: «ذره یی نخوت و سرگرانی نداشت.» و از نوشته هایش پیداست که این زندگی عجیب او را از مردم جدا نکرد.

از سالهای پایانی زندگی او - فاصله پایان روزنامه خاطرات تا مرگ - اطلاعات موثقی در دست نیست، مگر حکم بازنشستگی او به عنوان «پیشخدمت مخصوص ولیعهد» (محمدحسن میرزا قاجار) که نشان می دهد ماهانه یک هزار ریال برایش مقرر شده است. می گویند این حکم، بر اثر اقدامات مستوفی الممالک، با نظر مساعد رضاشاه صادر شد.

چه بسا «روزنامه خاطرات» ادامه داشته و سالهای بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را نیز شامل شده باشد. در آن صورت چاره ای نمی ماند جز آنکه بپنداریم از ترس نظمیة رضاخانی آن بخش از خاطرات را او خود از میان برده است.

نگارنده این مقدمه در ۱۵ سالی که کتابچه های «روزنامه خاطرات عزیزالسلطان» را در اختیار داشت و به تصحیح آن مشغول بود، کوشید تا آنچه می تواند از عکس و نوشته و سند درباره او گرد آورد، ولی به جهت آن که فرزندانش در دسترس نبودند و پس آنگاه همگی درگذشتند، جز وصیت نامه و زندگی نامه یی که خود نوشته و عکسهایی که در این مجموعه می آید از او چیزی نیافت. شاید هم چیزی بیش از این موجود نباشد.

بهترین مقدمه برای «روزنامه خاطرات» زندگی نامه‌ی است که او خود به سال ۱۳۴۲ قمری به اصرار احتشام السلطنه نوشته، گرچه این متن هم ناتمام است. این زندگی نامه را در ابتدای کتاب حاضر جا داده‌ایم.

آنچه به این خاطرات اهمیت می‌دهد، گزارش ساده رویدادهاست که به زندگی درباریان و صاحب‌مقام‌ها محدود نمی‌شود. نویسنده بنا به خصلت خود که از میان طبقات متوسط و شاید فقیر برخاست، همه‌جا احوال مردم را در نظر دارد.

این خاطرات سندی است که بی‌شک محققان و تاریخ‌پژوهان را به کار خواهد آمد. امید است نقص و کاستی‌های آن را بر این بنده ببخشایند.

از آغوش... تا آغوش خاک









www.KetabFarsi.com





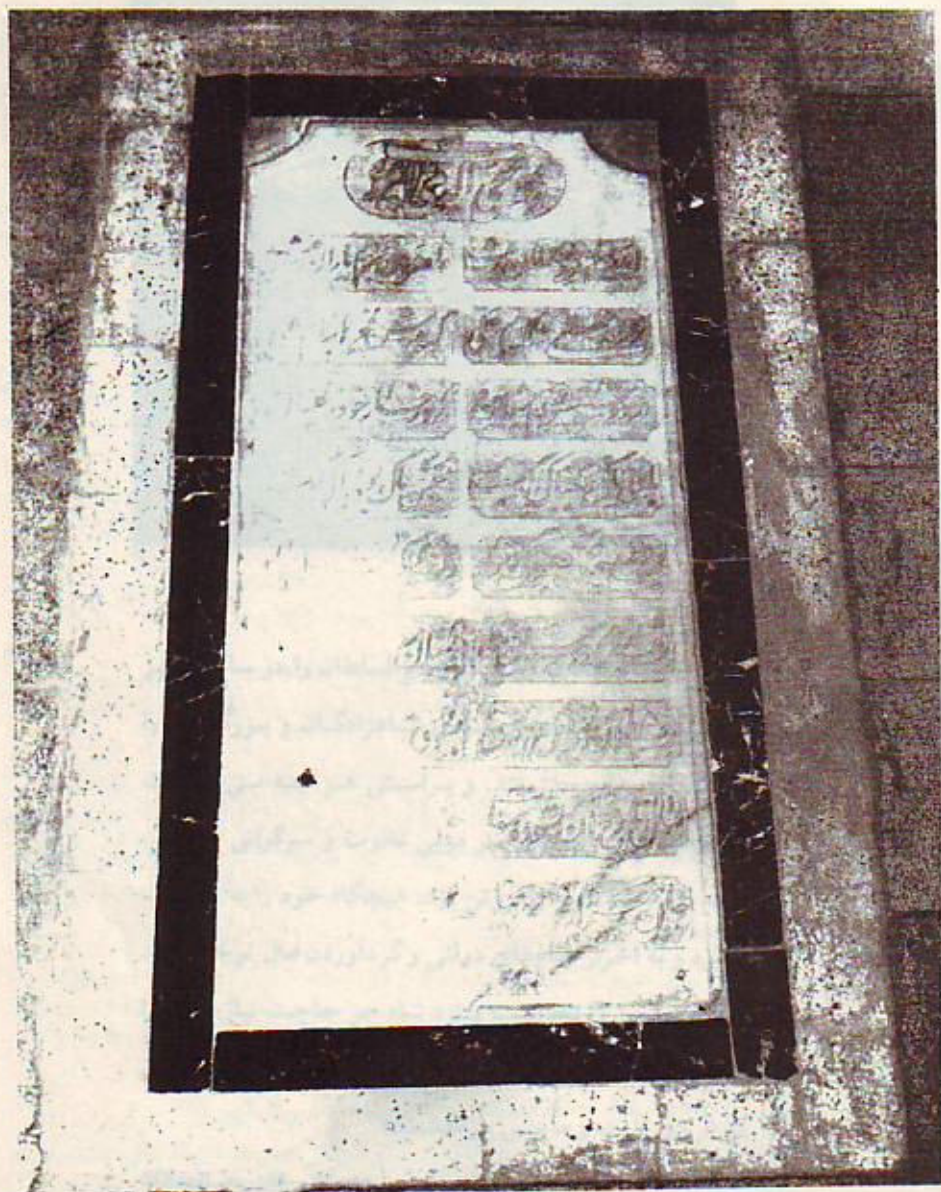


www.ketabfarsi.com





از آغوش... تا آغوش خاک



www.KetabFarsi.com



www.KetabFarsi.com

«با مقام بلند و نفوذی که عزیزالسلطان را، در سایه‌ی مهر
 شاه بود و صدر اعظم و جمله‌ی شاهزادگان و بزرگان او را
 سخت گرامی می‌داشتند، و برآستی هر چه می‌خواست
 می‌توانست کرد، نه تنها سر مویی نخوت و سرگرانی نداشت،
 بلکه بسیار نیکخواه و فروتن بود، هیچگاه خود را به سیاست
 نیآلود و به احراز مقام‌های دولتی و گردآوردن مال توجه نکرد.
 هرگز بد کسی را نخواست و نزد شاه جز حاجت نیازمندان را
 برنیآورد. پناه درماندگان، و دستگیر مستمندان بود و هیچکس
 از در وی آزرده و مأیوس بازنگشت.»

دوستعلی خان معیرالممالک

برای تمام

شهرستان تهران

بسم الله الرحمن الرحيم
 در محرم ۱۳۸۵ هجری یعنی از شهر خن در استان تهران بدو کفیه اسرار دانشنامه
 سرگزشت شهر در یک جلد از اطلاعات صحیح که از زمان محمد رحیم ناصر الدین

دختر از زمان که بهترین و در آن زمان در آن وقت و باقی این کار و جانشین خاندان

نوروز در شهر تهران و در آن شهر از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر
 دولت و در آن کار و جانشین و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

یک نوع و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

اسرار و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

بهترین و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

اگر در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

خبر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

لازمه ملک شناسی است از آن تعریف نموده که بتوسط وی خداوند توانا حکم
 بجای اقرار بتوسط نسل خود می نماید چون خیلی اختصار در زمان ناصرالدین
 شاه چه بعد از آنکه از آن گذشته اند بعضی ملامت دیده خداوند ام دی حکم آن
 مثال افکند هر چه در فرض نگذاشته اند و هیچ بیانند و این نیست چنانچه از اجزای
 مرحوم ناصرالدین شاه مکرر در امورات سیاسی خبر و غیره ام شایسته دیده خداوند
 بودن امروزه بدو در قدرت و داخل از فضل و ناصرالدین شاه بیان می میکنند
 اغلب آنکه در دست و در بر وی است بعضی مناسب میگویند و هیچ نیازی نیست
 مثلاً ما بیکم بیانند در چنانچه ناصرالدین شاه اتفاق افتاد و دست آن میگویند که
 ناصرالدین شاه بجای گفت نب در روزی بین ناصرالدین شاه و ناصرالدین
 بیرون مردم آمد در جلوه از آن ناصرالدین شاه صحبت میبرد و در حضور
 در بیرون آن چنین است که در استن و قدرت و در میان مردم که با او
 آن زمان همیشه در استن است یعنی نور و بعضی که گفته اند است نوشته گفت فرض
 که نگردد اندکی که در نظر دارند اینرا خداوند جمع قول شرفی میبرد که هیچ فرض

غلامعلی خان عزیز السلطان (میلجک) در سال ۱۳۴۲ هجری قمری به
 خواهش شاهزاده احتشام السلطنه، خاطرات دوران زندگی خود را به رشته
 تحریر درآورده است.

مع التأسف این یادداشت ها که شرح حال روزگار کودکی اوست ناتمام باقی مانده است

متن دو صفحه از خاطرات «عزیز السلطان» که در سال ۱۳۴۲ هجری قمری، به خواہش شاہزادہ احتشام السلطنہ بہ رشتہ تحریر درآمده است.

www.KitaboSunnat.com

ہو اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

من کہ غلامعلی ملقب بہ «عزیز السلطان» ہستم شرح حال خود را بہ عرض می‌رسانم. در محرم سنہ ۱۳۴۲ ہجری، بعضی از مورخین (و) دوستان، مدتی بود، اصرار داشتند کہ سرگذشت خود را، یک جملہ از اطلاعات صحیحہ کہ از زمان مرحوم ناصرالدین شاہ. (و) وضع آن زمان را بنویسم، ولی تعلل می‌کردم، در واقع، دماغ این کارها را چنانچہ حالا ہم ندارم نداشته، برای اینکہ، این طور چیز نوشتن‌ها اولاً یک معاش مرتب (و) خیالات راحت و دماغ کار می‌خواہد. با وضع نوکری بازشت و زیبا دیدن‌ها این کار بہ کلی منافات دارد. بہ ہر حال، تا این چند روز کہ حضرت خداوندگاری احتشام السلطنہ کہ یک نوع لطف مخصوص بہ من دارند، بہ طہران تشریف آورده، در این خیال بزرگ اصرار فرمودہ، خودشان در این کار اقدامات فرمودہ، از آنجا کہ یک نوع اخلاص بندگی بہ ایشان دارم نتوانستہ ترمزد امر ایشان را نمایم اینست کہ شروع بہ این امر (کردم تا) آنچه در زمان خود دیدہ‌ام بنویسم (و) آنچه شنیدہ‌ام بدون تردید عین واقع خواہد بود.....